گفتگویی با شجاع‌الدین شفا به مناسبت انتشار کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال» (۴)

با موروثی شدن خلافت و امامت اساس ایدئولوژیک اسلام محمد فرو ریخت

ریشه تقسیم‌بندی تسنن و تشیع در اختلافات قبیله‌ای اعراب بود نه در اختلاف نظرهای دینی

در هیچ آیه‌ای از قرآن اشاره‌ای به مذاهب تشیع و تسنن نشده است

امام زمان و غیبت او افسانه‌ای است که دکانداران دین برای سلطه‌گری خود ساخته و پرداخته‌اند

مقدمه:

پیکار شجاع‌الدین شفا با حکومتی که به‌نام دین، ایران را در ورطه‌ای چنین هولناک افکنده است، پیش از هر چیز پیکاری فرهنگی است. بی آنکه بخواهیم از اهمیت پیکار سیاسی علیه جمهوری اسلامی بکاهیم، پیکار شجاع‌الدین شفا این ویژگی را دارد که از یک سو رسوبات ذهنی چندین سده‌ای را پاک می‌کند، و از سوی دیگر دریچه ذهن ایرانیان، بویژه جوانان را به افقهایی می‌گشاید که تا کنون هیچکس به این روشنی به مردم میهن ما نشان نداده است.

ایران اگر از قبضه حکومت دینی، یا دکاندارانی که سده‌هاست دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، رها نشود، هر نوع رهایی‌ای گذرا و لغزان خواهد بود.

کار شجاع‌الدین شفا در خور ستایشی دوگانه است: یکی به دلیل دلاوری روشنگرانه‌اش، و دیگری به دلیل زحمت پژوهشگرانه‌اش.

آخرین کتاب این پژوهشگر پر کار زیر نام «پس از هزار و چهارصد سال» بتازگی منتشر شده است.

به این مناسبت گفتگویی با نویسنده انجام داده‌ایم که بخش چهارم آن در این شماره از نظرتان می‌گذرد.

استقرار ۱۴۰۰ ساله

اسلام از هنگام ظهور خود تا کنون به صورتی بی‌وقفه در بخش بزرگی از جهان ما مستقر بوده و جمعاً میلیاردها نفر پیرو داشته است. آیا این استقرار ۱۴۰۰ ساله تأثیری بنیادی در وضع اخلاقی و اجتماعی پیروان آن داشته و در مجموع برای ملتهای عضو جامعه اسلامی عامل سازنده‌ای بوده است؟

ـ برخلاف شعار خوش آهنگ و بی‌محتوایی که چهارده قرن است در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام چماقداری که در همه این مدت در سرزمینهای اسلامی بر سریر قدرت بوده، با آنکه همه دستگاههای حکومتی و قضائی و آموزشی را در اختیار خود داشته است واقعاً نه اعتلائی اخلاقی نسبت به دورانهای ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان به همراه آورده است و نه اعتلائی اجتماعی. حدّ و مرز اجرای عدالت نیز در این جهان اسلام تقریباً همیشه به گردن زدن و دست بریدن و سنگسار کردن و حد و تعزیر، و همه اینها تنها در مورد آفتابه دزدان، محدود مانده است، همچنانکه پارسائی نیز در نماز جماعت و پهنای ریش مردان و حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال چنان به صورتی پیگیر دروغ گفته شده و چنان فساد اخلاقی و فساد مالی بر همه این جوامع حکمفرما بوده است که در مجتمع جهان سومی ۵۴ کشور اسلامی امروز جهان ما، حتی یک کشور را نمی‌توان یافت که سوءاستفاده‌های مالی در سطوحی فراگیر، مسئله اجتماعی شماره یک آن نباشد.

تاریخ صاحبمقام‌های جهان اسلام، از امیرالمؤمنین های ۱۴۴ گانه آن گرفته تا رهبران سیاسی چندهزارگانه آن و تا بیضه‌داران شرع چند هزارگانه دیگر آن، به همان اندازه که از قدرت طلبان و از سودجویان آکنده است از مردان واقعی دین خالی است، زیرا به چنین کسانی اگر هم گهگاه در اینجا و آنجا پیدا شده باشند، هیچوقت اجازه «فضولی» داده نشده است. اگر از ۲۶۳ پاپی که تا به امروز به جانشینی عیسی نشسته‌اند، ۳۲ پاپ بدست دشمنان مسیحیت کشته شدند، درمیان خلیفه‌های جهان اسلام، بجز آخرین خلیفه عباسی، حتی یکنفرشان بدست دشمنان اسلام کشته نشد، در عوض از جمع ۱۴۴ امیرالمؤمنین عرب و ترک ۷ نفر به ضرب شمشیر خود مسلمانان به قتل رسیدند، ۳ نفر در بستر خواب بدست زنان یا خواهران یا مادرانشان خفه شدند، ۱۱ نفر مسموم شدند، ۲ نفر با توطئه نزدیکانشان در حمام داغ کباب شدند، ۳ نفر از افراط در مقاربت و ۱۳ نفر از افراط در باده‌نوشی و یک نفر از پرخواری مردند. یک خلیفه بدست غلامان ترک خودش در یک بزم همجنس بازی قطعه قطعه شد، همین غلامام ترک بیضه امیرالمؤمنینی دیگر را آنقدر کوبیدند که مرد و به دهان امیرالمؤمنین بعدی آنقدر آب نمک ریختند که خفه شد. چشم ۵ خلیفه را میل کشیدند که یکی از آنها در حال کوری و گدایی در مسجدی مرد. یک امیرالمؤمنین دیگر در حین کبوتربازی از پشت بام افتاد. ۱۴ امیرالمؤمنین عثمانی بدست فرزندان یا برادران خودشان خفه شدند. یک امیرالمؤمنین به دارالمجانین فرستاده شد؛ یکی دیگر خودکشی کرد و یکنفر به دار آویخته شد. یک نفر نیز به اتهام قرآن سوزی خلع و تبعید شد.

اجساد ۱۴ امیرالمؤمنین اموی، به فرمان خلیفه عباسی از گورهایشان بیرون کشیده شدند تا پس از شلاق خوردن در آتش سوزانده شوند، و در دوران خلافت عثمانی، اصولاً قانونی از جانب مجلس فقها وضع شد که هر سلطان تازه‌ای که به سلطنت و خلافت بنشیند حق دارد کلیه برادران خود را خفه کند تا مدعی برای خلافتش نداشته باشد. حتی خانواده خود پیامبر از این قانون جنگ قدرت برکنار نماندند، زیرا هنوز سالی چند بر مرگ محمد نگذشته بود که همسر سوگلی او به روی علی، پسرعم و داماد و خلیفه شوهرش شمشیر کشید، و نزدیکترین یاران این پسر عم، حتی آنانکه از جانب محمد به نشان منتهای وفاداری و وارستگی خود «عشره مبشره» یعنی ده نفری شناخته شده بودند که در روز حساب یکسره به بهشت خواهند رفت در این شمشیرکشی جانب دشمنان او را گرفتند.

ثروت حاکمان

پارسایی و وارستگی این بهشتیان نیز در عمل چنین از کار درآمد که دست کم هفت نفرشان در مقام بزرگترین ثروتمندان جهان اسلام از دنیا رفتند، در حالی که تا پیش از «بهشتی شدن» آه در بساط نداشتند.

ماترک زبیربن عمام، پسرعموی محمد و برادرزاده خدیجه که از جانب پیامبر «حواری خاص» نامیده شده بود پس از مرگش بین ۳۵ تا ۵۰ میلیون درهم نقد، به اضافه هزار غلام و هزار کنیز و یکصد پارچه مستغلات و املاک در مدینه و بصره و کوفه و اسکندریه تعیین شد. ماترک طلحه بن عبیدالله مستغلاتی به بهای ۳۰ میلیون درهم به اضافه صد کیسه در بسته هرکدام شامل سه قنطار زر ناب به بهای سی هزار دینار طلا بود. عبدالرحمن عوف آن اندازه ثروت اندوخته بود که پیش از مرگ ۳۰۰۰۰ برده را آزاد کرد. ابوعبیده امین که در هنگام مسلمان شدن هیچ ثروتی نداشت هنگام مرگ یکی از ده ثروتمند اول همه عربستان بود. عثمان، خلیفه سوم و داماد محمد، که به مناسبت ازدواج با دو دختر پیامبر «ذوالنورین» لقب گرفته بود، از اموال بیت‌المال یکجا چهار میلیون دینار به مروان بن حکم و ۹۶ میلیون درهم به ابوسفیان پدر معاویه که هر دو از نزدیکان او بودند بخشید. چند میلیون درهم نیز به حساب شخصی خودش برداشت کرد. با اینهمه رسواترین جلوه این ثروت اندوزی را در نزد سعدبن ابی وقاص می‌توان جست که از جانب محمد «شهسوار اسلام» نام گرفته بود و هم او بود که ظاهراً عدالت و مساوات اسلامی را با شمشیر بادیه نشینان خود برای ایرانیان به ارمغان آورد، ولی اولین کار خودش این بود که از اموال غارتی تیسفون صدهزاردینار طلا و دو کرور درهم نقره برای شخص خودش برداشت و با قسمتی از آن کاخی چنان مجلل در نزدیکی کوفه برای خود ساخت که آنرا مداین ثانی نامیدند. طبق محاسبه جرجی زیدان، مورخ معروف قرن گذشته عرب، ثروت هرکدام از این پارسایان بهشتی در تطبیق با نرخهای امروزی از ثروت راکفلر فراتر می‌رفت.

احتمالاً خود محمد نیز بر این عطش سودجوئی پیروانش آگاه بود، زیرا در آخرین آیه سوره جمعه در قرآن خطاب بدو آمده بود که «... اینان چون منفعتی ببینند ترا در حال نماز تنها خواهند گذاشت و به طرف آن خواهند رفت».

● می‌دانیم که ایران ما از همان آغاز تاریخ اسلامی خودش موضع تکروانه‌ای در جهان مسلمان داشته که تا به امروز نیز ادامه یافته است، و این دوگانگی را نه تنها در حفظ پیوندهای ملت ایران با تاریخ گذشته و با زبان ملی خودش، بلکه در جدایی مذهبی تشیع ایرانی و تسنن عربی نیز منعکس می‌توان یافت. در همه این مدت زعما و فقیهان دو جهان تشیع و تسنن یکدیگر را به بدعتگذاری در دین یا به کفر و زندقه متهم کرده‌اند و هر دو نیز در تأیید ادعای خودشان، به قرآن و حدیث متوسل شده‌اند. در کتاب شما این واقعیت چگونه ارزیابی شده است؟

ـ از دیدگاه خود قرآن، تسنّن و تشیّع، هیچکدام مشروعیتی ندارند، و به همین جهت با آنکه گفته شده است که هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن نباشد، در این کتاب به هیچیک از این دو اشاره‌ای نشده است، هرچند که بطور غیر مستقیم برای هر دو آنها حکم محکومیت صادر شده است، زیرا در آیه‌های متعددی از قرآن می‌توان خواند که:

«آنهایی که دین را پراکنده کنند و در آن فرقه فرقه پدید آورند سر و کارشان در روز حساب با خداوند خواهد بود» (انعام، ۱۱۲) و «امت شما امتی واحد است که من خدای آنم. برای چه در کار دین میان این امت دوگانگی می‌افکنید؟» (انبیا، ۹۲).

در زمان خود محمد از چنین پراکندگی در دین نشانی نبود و قانون قرآنی «انما المؤمنون اخوه» ایجاب می‌کرد که مسلمانان نه از یکدیگر جدا باشند، نه به روی همدیگر شمشیر بکشند. ولی این قانون بیفاصله پس از درگذشت محمد بر هم خورد و از همان سقیفه بنی‌ساعده نزدیکترین کسان محمد آماده شمشیرکشی به روی یکدیگر شدند.

ریشه اصلی تقسیم‌بندی تسنن و تشیع را نه در اختلاف نظرهای دینی بلکه در اختلافات قبیله‌ای خود اعراب می‌باید جست. زیرا با مرگ محمد، بنی‌امیه برای بازیابی موقعیتی که ظهور پیغمبری از میان بنی هاشم از دست آنان گرفته بود برداشتی صرفاً عربی را از اسلام که بیشتر به کارشان می‌خورد ملاک عمل قرار دادند، و در مقابل، بنی‌هاشم برای حفظ امتیازی که پیامبری محمد نصیب آنان کرده بود به برداشت انقلابی تشیع که بر اصل وراثت تکیه داشت روی آوردند. این تشیع در آغاز جنبه‌ای عربی داشت، ولی خیلی زود (منتها نه در زمان علی و حسن و حسین، بلکه تنها بعد از کشته شدن حسین و انتقال قطعی خلافت به خاندان اموی) رنگ ایرانی به خود گرفت تا بتواند بصورت وسیله مبارزه‌ای از جانب ایرانیان علیه حکومت نژادگرای بنی‌امیه بکار گرفته شود. در این چهره ایرانی، مذهب شیعه عملا تبدیل به رونوشتی از ساختار سیاسی و مذهبی ایران ساسانی شد.

وراثت در خلافت و امامت

جانشینی محمد از صورت خلافت انتخابی به امامت موروثی تغییر شکل یافت، و امامان شیعه همانند پادشاهان ساسانی از فره ایزدی (عصمت ذاتی) برخوردار شدند، در صورتی که همه اینها با حکم قرآنی «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم» که در آن وراثت جایی نداشت در تناقض بود. به‌موازات این بدعت، معاویه بنیانگذار ماکیاولی خلافت بنی امیه نیز در بدعت مشابهی امر خلافت را که جنبه انتخابی آن اساس زیربنایی تسنن بود بنوبه خود به‌صورت موروثی درآورد تا بتواند پسرش یزید را به جانشینی خود برگزیند. بدین ترتیب اساس ایدئولوژیک آیینی که توسط محمد عرضه شده بود از همان نخستین سالهای پس از درگذشت او درهم نوردیده شد، و جای آن را دو شعبه صرفاً سیاسی و دور از هر گونه اصالت مذهبی گرفتند که اداره آنها را در یک جا خلفایی در حد اعلی فاسد و آدمکش و خودکامه بنام امیرالمؤمنین های عرب و ترک به‌عهده گرفتند، و در جای دیگر امامانی که بعد از کشته شدن حسین، رسالت پیکارجویانه خود را بکلی کنار گذاشتند و با ابداع اصل بیسابقه‌ای بنام اصل تقیه که برای نخستین بار در تاریخ مذاهب دروغگویی را واجب شرعی مؤمنین قرار می‌داد نهاد امامت شیعه را تبدیل به دستگاه کاسبکارانه‌ای کردند که کار اصلی آن گردآوری سهم امام و وجوه بریه از شیعیان بود.

دکتر شجاع‌الدین شفا نویسنده کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

در عوض امر مبارزه با خلافت غاصب از جانب امامان بصورت تسلیم در برابر خلفا یا سازش با آنان و یا اصولا همکاری با آنان درآمد. امام زین‌العابدین با یزید، قاتل پدرش، دست بیعت داد و حتی به نوشته آیت‌الله خمینی برای پیشرفت کار بنی‌امیه راهنماییهای گرانبها نیز کرد. امام جعفر صادق دعوت ابومسلم را برای قبول خلافت نپذیرفت و نزدیکان خود را نیز از این کار باز داشت. امام رضا اصولا ولیعهدی خلیفه غاصب را عهده‌دار شد و دختر او را نیز به همسری گرفت، و پس از آنکه به‌دست خلیفه مسموم شد، فرزندش امام علی‌النقی به‌نوبه خود داماد همین خلیفه شد و تا پایان عمر در حمایت خلافت بسر برد و در همه این احوال روحانیت شیعه در توجیه این بیراهه‌رویها حدیث پشت سر حدیث ساخت که نمونه‌هایی از آنها را در «کافی» ثقه‌الاسلام کلینی می‌توان یافت.

با اینهمه، بی پرواترین افسانه‌ای که این بزرگواران صرفاً در ارتباط با منافع صنفی خودشان، ساختند افسانه صاحب‌الزمانی بود که نه با هیچیک از مسیح های دیگر و نه با مهدی‌های خود جهان اسلام شباهتی نداشت، زیرا منجی‌های موعود همه مذاهب توحیدی و اساطیری منجمله سائو شیانت آیین زرتشتی، عموماً پیام‌آور صلح شناخته شده‌اند درصورتی که شمشیرکش آخرالزمان اثنی‌عشری فقط این مأموریت را داشت که با شمشیری که از آسمان برایش فرستاده می‌شد، آنقدر آدم بکشد که نه تنها خشکیها، بلکه رودهای دجله و فرات را نیز خون فراگیرد و به‌تصریح شیخ صدوق در کتاب غیبت «از هر هزار نفر یک نفر را هم زنده نگذارد». وقتی هم که پسر خودش (که از طالقان به‌یاری او آمده است) بدو اعتراض کند که چرا اینقدر آدم می‌کشد، بالای منبر برود و لنگه کفش علی‌اکبر را نشان دهد و گریه کنان بگوید که اگر همه مردم روی زمین را هم بکشد باز هم تقاص این لنگه کفش را نگرفته است. کسانی که خواهان اطلاعات بیشتری درباره این چنگیز پایان جهان باشند می‌توانند این حدیث و ۲۰۰۰ حدیث دیگری را که شیخ‌المحدثین ملا باقر مجلسی، جلد سیزدهم بحارالانوار خود را تماماً به نقل آنها اختصاص داده است در متن عربی یا در ترجمه فارسی نزدیک به هزار صفحه‌ای این کتاب بنام «مهدی موعود» بخوانند.برود و لنگه کفش علی‌اکبر را نشان دهد و گریه کنان بگوید که اگر همه مردم روی زمین را هم بکشد باز هم تقاص این لنگه کفش را نگرفته است. کسانی که خواهان اطلاعات بیشتری درباره این چنگیز پایان جهان باشند می‌توانند این حدیث و ۲۰۰۰ حدیث دیگری را که شیخ‌المحدثین ملا باقر مجلسی، جلد سیزدهم بحارالانوار خود را تماماً به نقل آنها اختصاص داده است در متن عربی یا در ترجمه فارسی نزدیک به هزار صفحه‌ای این کتاب بنام «مهدی موعود» بخوانند.

ادامه دارد